

۱  
اثر: عبدالکریم وف فطرت

مختصر

تاء بیخ اسلام

(طبع اول)

ناشر: حاجی معین و شریکانش  
حقوقش بناشرانش عائدست

(قیمت ۲۰ تین)

سمرقند، مطبوعہ گانزارف ۱۳۲۳-۱۹۱۵

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدم

تعریف تاء ریخ

تاء ریخ : علمی است که احوال ملت های گذشته و سپهرهای ترقی و تنزل آنها را میفهماند.

تقسیم تاء ریخ

تاء ریخ دو قسم است : تاء ریخ عمومی و تاء ریخ خصوصی  
تاء ریخ عمومی، تاء ریخی است که احوال همه ملت ها و جماعه ها را در وی نویسند. تاء ریخ خصوصی تاء ریخی است که احوال یک ملت و جماعت را در او می نویسند. تاء ریخ اسلام هم تاء ریخ خصوصی است. تاء ریخ اسلام : از ظهور حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و انتشار دین اسلام بحث کرده سبب های ترقی و تنزل عالم اسلام را بمای فهماند. بنا بر آن دانستنش برای هر مسلمان در کار است.

## قسم اول: عنبر سعادت

- احوال روم و ایران پیش از ظهور اسلام -

و قنار تا ارنج عیسوی، از پنجاه میگذشت؛ در دنیا و دولت بزرگ موجود بودند؛ یکی روم دیگری ایران. پادشاهان اینها دایما بسر یکدیگر لشکر کشیده مدتهای دراز جنگ میکردند؛ عاقبت از قوت افتاده هر یک بملکت خود رفته زور زده لشکر و پول جمع می نمودند و باز جنگ بجدید میآمدند؛ از طرف دیگر مردم این مملکتها می وسیع هم با نواع بد اخلاقی و بی اندیشه گی مبتلا بودند؛ گاه بسبب اختلافاتی و بی و گاه بیهانه عزل و نصب پادشاهان بروی بجدید شمشیر میکشیدند؛ فسق و فجور، غصب و غارت، جور و ظلم نیز در این مملکتها با کمال سختی جاری بود؛ بسا بران این مملکت روز بروز خراب تر و تعدد مردمش کمتر میشد.

## جزیره العرب و احوال مردم آنجا

در جانب جنوبی این دو مملکت، یک قطعه زمین دیگر هست که او را جزیره العرب میگویند؛ اهالی اینجا عرب میباشند. جزیره العرب مثل مملکت های روم و ایران آباد نیست؛ بلکه بسیار ترین زمینش ریگزار بوده در بعض جا بهایش قطعه قطعه آبادی موجود است؛ مشهور و مبارک ترین این قطعه ها - قطعه حجاز است؛ که مکه و مدینه در همین قطعه میباشند. بخریطه نگاه کنید می بینید که

یکطرف قطعه حجاز بحر احر و دیگر طرفش چولپت بنا بر آن دولت  
 های روم و ایران این قطعه را گرفته نتوانسته اند؛ خود اینها هم  
 مانند روم و ایران دولت و حکومتی نداشتند؛ قبیله قبیله یعنی جماعت  
 زندگی میکردند؛ هر قبیله یک سرداری داشتند؛ همه عرب با  
 جاهل و بدوی بودند؛ به چوپانی و راهزنی گذرانی مینمودند؛  
 هر قبیله با قبیله دیگر سالی چند مرتبه جنگ و خونریزی میکردند؛ دینشان  
 بت پرستی بود؛ در خانه کعبه که در شهر مکه است سپید و شصت  
 بت چیده مانده هر قبیله یکی از آنها سجده و عبادت میکردند؛  
 قمار بازی و شراب خواری نیز در میانشان جاری بود؛ اگر  
 زنشان دختر میزانش عار کرده آن کودک بیگناه را زنده بزنند  
 میگویند؛ اینک در آنوقت مردم روم، ایران و عربستان  
 باینحال و دیگر ملتها از ایشان هم بدتر بودند؛ دنیا تمام روی  
 بحر ابی آورده بود. حضرت پروردگار عظیم الشان که خرابی  
 دنیا را نمیخواهد؛ خواست که یک پیغمبری تعیین کرده ۱۶۱۱  
 آدمیان را اصلاح نماید. این پیغمبران را از ملت ایران و روم  
 تعیین نکرد چونکه آنها بسیار بد اخلاق و بد اندیشه و بد غیرت  
 شده بودند؛ عربهای حجاز که اصلاً تابع پادشاهان ایران  
 و روم نشده و با مردم آن مملکتها همراه نگشته بودند؛ از آنها  
 بهتر بودند؛ بعضی عاداتهای خوب داشتند؛ مسافر برود،

را پستگویی، با غیرت، سخنور و شاعر بودند؛ بنا بر آن خدای  
تعالی آن پیغمبر بزرگوار را از قوم عرب تعیین کرد که آنجناب،  
پیغمبر مایان؛ حضرت محمد علیه السلام میباشد.

### تولد یافتن حضرت رسول اکرم علیه السلام

در بالا گفته بودیم که عرب با قبیلہ قبیلہ شده زندگان میگردند؛ عرب  
های حجازی هم اینچنین چند قبیلہ بودند. بزرگتر و صاحب اعتبار  
ترین آنها قبیلہ قریش بودند؛ زیرا خدمت خانه کعبه بدست  
همینها بود. قبیلہ قریش را سرداری بود. نامش عبدالمطلب  
پسری داشت نام او عبد اللہ. عبدالمطلب این پسر را از  
دیگر پسران خود دوست تر میداشت؛ آمنه نام یکی از دختران  
عرب را بنکاح عبد اللہ در آورد؛ آمنه از عبد اللہ حامله  
شد؛ بعد از هفت ماه عبد اللہ برای سوداگری بحدینہ رفتہ  
در آنجا وفات کرد. بعد از دو ماه دیگر در سنہ (۵۷۰)  
عیوی دو از دہم ماه ربیع الاول بیگاہ دو شنبہ رحمت  
عالمیان، پیغمبر ما؛ حضرت محمد علیه السلام بن عبد اللہ  
در شہر مکہ از شکم آمنه بدنیا آمدند.

### تربیت حضرت پیغمبر

چنانچہ در بالا خواندیم. حضرت پیغمبر بدنیا میآید؛ پدرش  
مردی بود؛ بنا بر آن بابایشان عبدالمطلب تربیت آنحضرت را

در عهده خود گرفت؛ اهل مکه یک عادت خوبی داشتند که (۱) کو دوکان نوزاد را بدایه گان صحرائی سپرده بیرون شهر میفرستادند؛ عبدالمطلب هم آنحضرت را به حلیمه نام دایه داده بصحرا فرستاد؛ حلیمه چند سال حضرت را تربیت کرده بعد از آن آورده بسیارید. و قنا که حضرت شش ساله شدند ما و رشک از دنیا گذشت و در هشت سالگی با بابایشان وفات کرد؛ عمگنای ابوطالب آن جناب را بحمايت خود گرفت. و قنا که سیزده ساله شدند همراه ابیطالب بسفر شام برآمدند. در نیم راه «دبجیرا» نام یک شیخ نصرانی آنحضرت را دیده از بعضی علامتها پیغمبر آخر زمان بود نشان را دانست و با ابوطالب گفت که: این جوان را بشام ببر که یهودان، او را شناخته ضرر میرسانند. ابوطالب پس سخن دبجیرا را قبول کرده گشته بگه آمد.

### زن گرفتار پیغمبر

اخلاق و آداب حضرت بسیار مقبول و کامل بود؛ هرگز دروغ نمیگفتند، کسی ضیانت نمی کردند، بد انصافی، بی پروائی و بی حیای از آنجناب اصلاً دیده نمیشد؛ بنابراین روزگار و زراعت با نشان زیاد میگشت؛ اهل مکه آنجناب را «محمد این» میگفتند. و قنا که ۲۴ ساله شدند؛ «خدیجه» نام یکی از زنان مالدار مکه مال داده حضرت را بشام فرستاد. ایندفعه هم در نیم راه

«نشطورا» نام یک شیخ نصراند را دیدند؛ او از سفر شام  
 منع کرد؛ بنابراین مالهارا در صحابجا بفائده بسیار فروخته  
 گشته آمدند؛ خدیجه از آنحضرت ممنون شد. در سن ۲۵ سالگی  
 خدیجه را بنکاح خود گرفتند.

### پیغمبر شدن آنحضرت و نزول وحی

در بالای اندکی از اخلاق نیکوی آنحضرت را خواندیم؛ آن اخلاق  
 و عاداتشان روز بروز زیاده تر میشد. آنحضرت مثل مردم  
 مکه به بتها عبادت نمیکردند آنها را بد میدیدند. وقتا که  
 به ۴۰ سالگی رسیدند، از جانب الهی بواسطه جبرئیل آیه کریمه  
 «اقرا باسم ربک» نازل شد و سه سال دیگر هیچ آیت نیامده  
 بعد از آن آیت «یا ایها المدثر قم فانذر» نازل شد و حضرت  
 را با ظهار پیغمبری امر کرد. آنحضرت این واقعه را اولاً بحضرت  
 خدیجه بعد از آن بحضرت ابوبکر و علی فهمانیدند. همه آنها  
 مسلمان شدند. حضرت علی هنوز خورد سال بودند؛ بنابراین  
 گفته میشود که اول کسی که مسلمان شد؛ از زمان حضرت خدیجه  
 و از مردان حضرت ابوبکر و از کوه و کان حضرت علی بودند.  
 بعد از آن بد لالت حضرت ابوبکر چند نفر از کلابان مکه مسلمان  
 شدند؛ تا که عدد مسلمانان به ۲۵ رسید. حضرت با این  
 مسلمانان تازه به پنجهانی عبادت میکردند و صحبت مینمودند؛

لیکن دین نازده آوردن یک کار کلان است، پنهان نماند؛ پیغمبری  
 آنحضرت در مکه آوازه شد، هر کس شنید، مردم ازین واقعه حیران  
 ماندند؛ بعضی از آنها آمده می پرسیدند؛ حضرت دین اسلام را  
 با آنها می فهمانیدند. از بسکه دین اسلام دین معقول بود؛ مردم  
 بی‌اگزیزگی و خداترسی و کارهای نیک امر میکرد؛ آدم‌کشی و کافری  
 های بیهوده را منع می نمود؛ عربها باین دین رغبت کردند  
 گرفتند؛ لیکن بعضی کلانهای مکه مثل ابوجهل و ابوسفیان «اگر  
 ما مسلمان شویم تابع محمّد شده کلانی را از دست میدهم» گفت  
 مسلمان نمیشدند؛ آدمیان مسلمان شده گی را هم بسیار عذاب  
 میدادند؛ بخود آنحضرت هم بسیار عذاب میرسانیدند؛ حضرت  
 از عذاب کافران اصلاً دلگیر نشده و انما امر خدا را بر جا  
 میآوردند یعنی آنها را بدین اسلام میخواندند.

مسلمان شدن حضرت حمزه و حضرت عمر

تا که به برکت ثبات آنحضرت، جناب حمزه و عمر که بهادران نامند  
 عرب بودند مسلمان شدند. دل مسلمانان قوت گرفت؛ بدلات  
 حضرت عمر، آنحضرت با یاران خود آشکارا مسجد کعبه رفته نماز  
 خواندند؛ مردم را بمسلمانی دعوت نمودند؛ مردم، یکی یک دو دو آمدند

هجرت یاران نبی به حبش

در سال پنجم پیغمبری آنحضرت، عدد مسلمانان به صد رسید؛



تا عدد مسلمانان بسیار میشد؛ کافران ظلم و جور خود را بسیار تر میکرد  
 آنحضرت ترحم کرده بیاران گفت که هر کس خواهد بملکت حبش هجرت  
 نماید؛ چندی از اصحاب کرام کوچیده بحبش رفتند؛ از پادشاه نجاشی  
 توازش دیدند؛ تا قوه گرفتن دین اسلام در آنجا مانند؛ بعد از آن  
 بخدمت حضرت آمدند.

### لب قطع مناسبتها و وفات خدیجه و ابیطالب

کافران دیدند که اذا و حقارت بمردم تاثیر نمیکند؛ هر روز چند کس  
 مسلمان شده ایستاده است؛ چندی از کلامان شان جمع شده مشورت  
 کردند که با پیغمبر و یارانش قطع مناسبت نمایند؛ همه اتفاق کرده  
 عهد نامه نوشتند که؛ بعد ازین هیچکس بمسلمانان زن ندهد و از  
 آنها زن نگیرد؛ با آنها سلام ندهد؛ سخن نکند و خرید و فروش ننماید  
 عهد نامه را دست مانده بدر خانه کعبه آویختند. این عهد نامه  
 سه سال جاری بود، مسلمانان بسیار سختی میکشیدند؛ عاقبت  
 کافران دیدند که اینهم فائده ندارد، خودشان عهد نامه مذکور را  
 ویرانیده پرتافتند و اهل اسلام هم خلاص شدند. در سال دهم پیغمبری  
 آنحضرت، زوجه شان خدیجه و عمکشان ابوطالب از دنیا گذاشتند،  
 اهل مکه مردن ابوطالب غنیمت دانسته جور و جهای خود را بسیار تر  
 کردند. در همین وقتها معراج رسول اکرم واقع شد که آنحضرت از عالم  
 مادی بعالم معنوی سفر کردند؛ پنجوقت نماز در شب معراج فرض شد.

## هجرت آنحضرت از مکه بمدینه

چون جفای کافران از حد گذشت، رسول اکرم گام به بیرون شهر میبازید که مسافران از اطراف میآمده گی را بدین اسلام دعوت کرده طرفدار خود را بسیار تر نمایند؛ سال دو از دهم پیغمبری، یک روز بیرون شهر برآمده بودند. چند آدم از مدینه آمده گی را مسلمان کردند؛ آنها گفتند که اگر شما بمدینه بیایید ما جان خود را در راه معاشرت شما فدا میکنیم. حضرت قبول کرده در این معنی از آنها بیعت گرفتند. این ملاقات در عقبه نام موضعی واقع شد؛ بنابراین او را بیعت عقبه، میگویند. سال دیگر هم چند نفر از کلان مدینه آمدند و باز در عقبه بیعت سال گذشته را تازه کرده رفتند. کافران مکه این خبر را شنیدند جو رو ظلم خود را بسیار تر کردند. حضرت، اصحاب خود را فرمودند که اکنون بمدینه هجرت کنید. اصحاب، یک یک دو دو چیده بمدینه رفتند. (ع) در مکه از یاران حضرت غیر از ابوبکر و علی کسی دیگری نماند کافران این تنهایی پیغمبر را عنایت دانسته مشورت کردند که شب بخانه ایشان هجوم کرده حضرت را قتل نمایند. آنحضرت از مشورت کافران خبر یافته حضرت علی را بجای خود مانده شبانه همراه حضرت ابوبکر از مکه برآمده رفتند. کافران علی الصبح از رفتن پیغمبر خبر یافته بسیار کافقتند اثری نیافتند. آنحضرت همراه حضرت ابوبکر صبحت و سلامت بمدینه رسیدند روز آمدنشان مردم مدینه بسیار شادمانی کردند. حضرت علی بعد از

(ع) مسلمانانیکه همین دفعه نام حضرت از مکه بمدینه آمدند آنها را مهاجرین و مسلمانان مدینه را که با آنها معاشرت کردند - انصار میگویند.

سه روز رسیده آمدند. هجرت، سال چهاردهم نبوت، سنه (۶۲۲) عیسوی واقع شده است. مسلمانان سال هجرت را سر تا سر تا رنج اعتبار کرده اند.

## بنای مسجد و تحویل قبله

چون حضرت بمدینه آمدند اولاً در دقبا، نام دهه از دهه های مدینه مسجدی ساختند؛ بعد از آن در شهر مدینه هم یک مسجد دیگر بنا کردند؛ هنوز از طرف اقصی قبله تعیین نشده بود؛ مسلمانان در هنگام نماز به بیت المقدس که قبله جهودان است روی می آوردند؛ باین جهت این دو مسجد هم بیت المقدس بود. مسلمانان چند وقت همین طریقه نماز خواندند؛ بعد از آن آیت نازل شد که بطرف خانه کعبه نماز خوانند؛ از آنوقت باز، قبله ما مسلمانان خانه کعبه است. همین واقعه را در تاریخ اسلام در تحویل قبله، میگویند. هر که ام از امرهای اقصی چندین فائده یا حکمتها دارد؛ همین امر در تحویل قبله، هم بسیار فائده کرد؛ مهاجران بعد از این در هر نماز روی کعبه می آوردند؛ مگر آنکه وطن اصلی ایشان بود یا میگردند؛ و این سبب هجرت و کوشش می نمودند که بروقت ترقوت گرفته مکه را از دست کافران خلاص نمایند.

## امر حجاب

در بالا خواندیم که واقعه تحویل قبله بدل مهاجران اسلام، محبت وطن حاصل کرد؛ بعد از آن دامن جنگ کردن و گرفتن مکه را از دست

می نمودند. سال دوم هجرت بود که امر الحقی نازل شده جهاد را  
فرض کردند. بعد از آن اهل اسلام با کافران بسیار جنگ با  
کردند. در هر جنگی که خود آنحضرت هم رفته باشند او را غزا میگویند  
و در هر جنگی که لشکر فرستاده خودشان نرفته باشند او را «سریه»  
می نامند. در میان مسلمانان قریب ۲۰ غزا و ۵۰ سریه واقع  
شده است. مشهورترین آن غزای بدر، احد، خندق، خیبر،  
فتح مکه میباشد. بعد ازین از آنها هم کم کم می نویسیم.

### غزای بدر

اولین غزایا، جنگ بدر است. در این جنگ آنحضرت با ۳۱ نفر  
برآمدند، کافران مکه قریب هزار کس جمع شده آمدند. و لشکر  
و در یک موضعی که نامش «بدر» بود فرود آمده جنگ کردند. مسلمانان  
در راه حق یک دله شده جنگ کرده لشکر کافران را که سه برابر عساکر  
اسلام بود شکست دادند. در این جنگ از مسلمانان ۱۴ کس  
و از کافران ۷۰ کشته گردید، از دشمنان کلان سپاه ابو جهل هم  
در میان کشتگان بود. بیفتاد کس دیگر هم بدست مسلمانان کشته  
افتاد. آنحضرت بمدینه آمده بعضی اسیران را بول گرفته آزاد  
کردند و بعضی را که بول نداشت نگاه داشته بهر کدام آنها  
ده بچه مسلمان را سپاریدند که آن اسیران خط و سواد این بچه بار را  
برآورده بعد از آن آزاد شدند. این غزا در سال دوم هجرت واقع شد.

## غزای احد

کافران از جنگ بدر شکست خورده بکجه آمدند. یکماه عزاداری  
 کرده بعد از آن بنیال انتقام گرفتن سعی و کوشش نمودند. سال دیگر  
 با سه هزار کس بسوی مدینه سفر کردند. حضرت پیغمبر آمدن لشکر کافران را  
 شنیده معتبران اصحاب را جمع آورده مصلحت کرد و ندکه «لشکر  
 دشمن بسیار است؛ ما در وازه های شهر را بسته بدر و ن ایستاد  
 جنگ کنیم خوب میشود»، جو اتان غیرتمند اصحاب این مصلحت را نپسندیدند  
 «بیرون برآمده با دشمنان روبروی شده جنگ میکنیم»، گفتند. حضرت  
 دیدند که اینها طرفدار بیرون برآمدن پسند، چیزی نگفته باه و ما نفرلمان  
 برآمدند؛ بدامنه کوه احد که در بیرون مدینه است با دشمن روبرو  
 شدند. و در جانب چپ عسکر اسلام یک دره (د) بود؛ آنحضرت،  
 پنجاه نفر تیرانداز را جدا کرده گفتند که: «شما بان در همین دره ایستید  
 اصلاً بجای دیگر نروید که اگر دشمنان از اینجا برآمده بمایحوم کنند کار مشکل  
 میشود.» جنگ سر شد؛ مسلمانان هجوم کردند، کافران شکست  
 خوردند؛ لیکن بنیان پنجاه نفر تیرانداز فرمان آنحضرت را از خاطر  
 برآورده برای گرفتن مال کافران از سر آن دره جدا شدند؛  
 چند نفر از لشکر دشمن اینحال را غنیمت دانسته از آن دره آمده بهاگاه  
 خود را ببلشکر اسلام زدند؛ مسلمانان شکست خوردند؛ بهفتاد نفر  
 از مسلمانان شهید شدند که عمک پیغمبر؛ حضرت حمزه از آن جمله بودند؛

خود آنحضرت هم مجروح شدند؛ و ندان مبارکشان شکست. اگر چه در این جنگ کافران مسلمانان را شکست دادند؛ لیکن خود باشان هم «باز مسلمانان قوت گرفته مایانرا نترسند» گفته زود که چیده براه آمده خود رفتند.

### غزای خندق

در سال نهم هجرت، اهل مکه با اتفاق جهودان - ده هزار کس جمع کرده بروی مدینه روانه شدند؛ آنحضرت این خبر را شنیده با اصحاب مشورت کردند؛ از روی مشورت سلمان فارسی، باین هزار کس بیرون آمده در قریبی شدند فرامده بدو رشک اسلام خندق کنند. کافران آمده در روی رشک اسلام صف بستند؛ لیکن از خندق گذشته نتوانستند؛ ناچار از همان طرف خندق تیراندازی کردند؛ اهل اسلام هم ازین طرف باینجه آه گفتند؛ عاقبت لشکر دشمن بسبب بد اتفاق ویران شده گشته رفتند؛ مسلمانان منگفر و منصور بمدینه آمدند.

### صلح حدیبیه

در سال ششم هجرت، آنحضرت با پنجاه نفر صحابه، به نیت زیارت کعبه برآمدند؛ از بسکه نیت جنگ داشتند فرمودند که «کسی غیر از شمشیر دیگر نباید جنگ گیرد»؛ و قنای که به نزد یک شهزاده آمده در حدیبیه نام موضعی منتهی کردند؛ ابلی فرستاده با اهل مکه نیت خود را فهمانیدند؛ لیکن آنها بسبب کینه دیرینه، آنحضرت را بزیارت کعبه رخصت ندادند؛ در حال اوم جمع کرده بفر جنگ شدند؛ قریب بود که میان آنها و مسلمانان

جنگ شود؛ لیکن بعضی آومان غیرت کرده در میانہ در آندہ صلح کردند  
 و عہد نامہ ترتیب دادند ازین قرار کہ: حضرت امسال کعبہ را زیارت  
 ناکر وہ میروند؛ سال دیگر آندہ زیارت میکنند؛ مسلمانان آادہ سال  
 با اہل مکہ جنگ نمیکند؛ ہر کس از مکہ بمدینہ گریزد مسلمانان اور اہل مکہ  
 میفرستند و ہر کس از مدینہ بکہ گریزد اہل مکہ اور اہل مدینہ نمیفرستند  
 ہر دو طرف ہمین عہد نامہ را دست مانند؛ آنحضرت گشتہ بمدینہ آمدند؛  
 و سال دیگر رفتہ کعبہ را زیارت کردند۔ ہمین واقعہ صلح حدیبیہ میگویند۔

### غزای خیبر

در میان شام و مدینہ قلعہ بود خیبر نام؛ در اینجا یہودان جمع شدہ  
 بودند؛ آنحضرت در سال ہفتم ہجرت باہزار نفر اہل اسلام برای گرفتن این  
 قلعہ آمدند۔ یہودان دروازہ ہای شہر البتہ از درون جنگ کردند  
 لشکر اسلام قلعہ خیبر را در روز محاصرہ نمود و جنگ سخت کردند و غنا  
 گرفتند؛ ازین شہر مال بسیاری بدست لشکر اسلام افتاد۔

### ایلیچی فرستادن آنحضرت

بعد ازین فتح، آوازہ مسلمانان بہر جانب رفت؛ ہر قومی بظہور  
 ناگہانی اہل اسلام ہجرت میکردند۔ آنحضرت چنین مناسب بدند کہ بپادشا  
 ہان اطراف خط و ایلیچی فرستادہ آنہا را بدین اسلام دعوت نمایند۔ این  
 بود کہ: نامہ نوشتند بہ شش پادشاہ فرستادند: اول پادشاہ ایران  
 دوم پادشاہ روم، سیم پادشاہ حبش، چہارم حاکم مصر، پنجم حاکم یمامہ

ششم حاکم بلقاء (۱) بعضی اینها پنجیان آنحضرت را عزت و اکرام کرده و باید  
 بار روانه کردند و بعضی دیگر تحقیر نمودند.

### فتح مکه

در دروسهای گذشته، واقعه صلح حدیبیه را خوانده بودیم؛ از روی همین  
 عهدنامه مسلمانان با اهل مکه ده سال جنگ نمیکردند؛ لیکن بعد از دو سال یعنی  
 در سال ششم هجرت خود اهل مکه عهد مذکور را شکستند. آنحضرت امینی را غنیمت است  
 همراه ده هزار کس سوی مکه روان شدند؛ در بیرون مکه آمده فراموش کردند  
 «هر کس در چادر خودش گیراند»، اهل مکه از آمدن مسلمانان هنوز بیخبر بودند شب  
 در بیرون شهر اینقدر تشنه آید که یکبارہ ترسیدند؛ ابوسفیان برای خبر گرفتن  
 آمده مسلمانان شده رفت و واقعه را با آنها فهمانید؛ آنها حاضری دیده نداشتند  
 هر کس به طرف گریخت؛ آنحضرت علی الصبیح بد جنگ در آمده مکه را گرفتند؛ اهل  
 مکه را عفو کردند؛ آنها هم گروه گروه آمده مسلمان میشدند.

### غزای حنین

وقتی که خبر فتح مکه به طرف رسید بعضی قبیلہ های عرب که هنوز مسلمان نشده  
 بودند بغض آمده در حنین نام موضعی جمع شدند، خیال داشتند که بشکر اسلام  
 هجوم بیاورند؛ آنحضرت این خبر را شنیده از مکه با دو هزار کس سیر آنها  
 رفتند؛ در موضع حنین جنگ سختی کرده آنها را شکست دادند و مملکتشان را  
 گرفتند. تمام جزیره العرب مسلمان آباد شد و حضرت بمدینه آمدند.  
 غزای تبوک - در آن وقتها ولایت شام بدست امپراطور روم بود.

(۱) بلقاء نام موضعیست به نزدیک شام.



آنحضرت شنیدند که در ولایت شام بفرمایش امیر طبرستان خلی عسکر جمع شده است؛  
 خیال بدینجهت هم کردن دارند. در حال بفرستادن لشکر جمع کردن شدند؛ لیکن با لشکر  
 امیر طبرستان و روم جنگ کردن کار زور بود؛ البته لشکر بسیار در کار میشد؛ برای  
 خراجات لشکر بسیار پول یافت نمیشد؛ در بالای اینقدر مشکل همین سال در  
 مدینه قیمتی روی داده بود؛ بنابراین بملت مراجعت کرده معاونت طلبیدند؛  
 هر کس بقدر طاقت چیزی داده با اینطریق اسباب لشکر کشی حاضر شد؛ حضرت  
 باسی هزار آدم برآمده بدبوک نام موضعی که در میان شام و مدینه میباشد  
 رسیدند. از دشمن اثری ندیدند؛ کلاخهای لشکر را جمع کرده مشورت  
 طلبیدند؛ ابوبکر صدیق عرض کرد که «اگر شما میخواهید خیال جنگ میدانند  
 تا الحال نشانه اش معلوم میشد؛ حال که هیچ اثری از آنها نیست، دانسته  
 شد که خیال جنگ نداشته اند؛ آوازها تا اینجا آمدن ما بانجم آنها را بیشتر  
 بفهم اینها در شام «دوبا» نیز بوده است؛ از همین جاگشته رویم هم خوب میشود  
 حضرت اینمشورت را مناسب دیده تسبیلههای در اطراف تبوک بوده  
 گی را تابع و باج گزار کرده بسدینه آمدند.

## حج و وداع

در سال دهم هجرت، آنحضرت نیت حج نموده این نیت خود را بتمام مسلمانان  
 اعلان کنانیدند و با چهل هزار کس بگذاشتند؛ مسلمانان اطراف هم گروه  
 گروه رسیده میآمدند تا که عدد مسلمانان آمده گی بصد هزار نفر رسید.  
 آنحضرت خطبه خوانده در قریبی از دنیا گذاشتن خود را ب مردم فهمانیدند؛

آنها را نصیحت دادند بعد از آن بمدینه گشته آمدند. این حج حج آخرین آنحضرت بنا بر آن آورده است، در حج و ادای عینا منند:

### از دنیا گذشتن آنحضرت علیه السلام

واقعا بعد از سه ماه در سال یازدهم هجرت از ربیع الاول بگذر و پیش آنحضرت بیمار شدند اصحاب با جمع کرده باین طریق نصیحت دادند که: «من از دنیا میروم قرآن را در میان شما میگذارم؛ شما و انما بقرآن عمل کنید؛ یکدیگر را دوست دارید؛ هم دیگر مدد و رسانید؛ اصلا از کارهای نیک جدا نشوید؛ با آبادی و اصلاح دنیا کوشش و غیرت نمائید»، بعد از آن بیماری آنحضرت سخت تر شد؛ تا آنکه در دوازدهم ماه ربیع الاول سال یازدهم هجرت در سن ۶۳- از دنیا <sup>گذشتند</sup>

### شمایل حضرت پیغمبر

بهترین مخلوقات و رحمة عالمیان حضرت پیغمبر علیه السلام در باب رحم و شفقت کرم و سخاوت، بهمت و تواضع، عفو و مدارا، عقل و دانش مشهور عالم بودند. بیهوده بغضب نیامدند؛ غیر از کارهای دینی در دیگر خصوص بیهوشی را عفو می نمودند؛ از دایره انضام اصلا قدمی بیرون نمیگذاشتند؛ هر کس را از روی دانش و اقتدارش کار میفرمودند؛ برای کار امت و ادای وظیفه نبوت تا دم مرگ زانم نگرفته کوشش کردند؛ از هیچکس چیزی طمع نداشتند صدقه نمیگرفتند؛ خلاصه: تمام دانیان عالم حتی علمای فرنگ هم بدانند و خوش اخلاقی آنحضرت قایل هستند. بزنان و خدمتگاران خود و انما بتواضع و کثابده رویی معامله میکردند.

## زنان و فرزندان آنحضرت

حضرت علیہ السلام با زوجه زن گرفته اند؛ از اینها و نفرشان در وقت زندگی آنحضرت از دنیا گذاشتند و نفرشان بعد از وفات آنحضرت باقی ماندند مشهورترین زنان حضرت: خدیجه، عایشه، حفصه و میمونیه بودند. سه پسر و چهار دختر داشتند؛ پسرانشان: قاسم، عبداللہ و ابراہیم. دخترانشان: فاطمہ، زینب، رقیه و ام کلثوم بودند؛ لیکن غیر از حضرت فاطمہ دیگر همه اینها در وقت زندگی حضرت وفات کرده بودند.

قسم دوم: خلفای راشدین

### خلافت حضرت ابوبکر

تا وقتی که آنحضرت زنده بودند همه مسلمانان تابع فرمان آنجناب بودند؛ اما بعد از آن که از دنیا گذاشتند البته مسلمانان از سرداری در کار بود. وقت آنحضرت از دنیا گذاشتند؛ اصحاب بفرقه سردار تعیین کردن شدند؛ اجتماع و مشورت کردند در میانشان اندک اختلاف برآید. نزدیک کار خلیفه آنجا آمد؛ حضرت عمر غیرت و چالاکی کرده حضرت ابوبکر را بسرداری اهل اسلام نامزد کرده اول خودشان با آنجناب بیعت نمودند. اینک بهمین طریق حضرت ابوبکر خلیفه یعنی جای نشین پیغمبر شدند. به منبر برآید در میان خلائق نطقی کرده گفتند که: «ای مسلمانان! با وجود آنکه من لایق خلیفه نبودم در میان شما مخالفت و نزاع نشود گفته قبول کردم؛ اگر بعد ازین از روی گفته بای خدا و رسول رفتار کنم بمن یاری دهید و اگر از گفته

آنها بر ایمین اطاعت نکنند». بمیان که خبر وفات حضرت بهر جانب رفت بسیاری از قبیله های عرب مرتد شدند یعنی از دین اسلام برگشتند و چندس بدروع دعوای پیبری کردند؛ اهل مدینه از شنیدن این واقعه با عکابین و حیران ماندند؛ حضرت خلیفه در سر غیرت آمده اولاد با مرتد ها جنگ کرده آنها را بریشان کردند؛ بعد از آن لشکر فرستاده پیغمبر آن دروغی را بر محمد زدند

### جمع قرآن

قرآن کریم از طرف الهی بحضرت پیغمبر، کم کم نازل میشد. آنحضرت در وقت زندگی، آیت های قرآن را جمع نگه میداشتند؛ بعضی اصحاب همه آیت های نازل شده گی را از یاد میداشتند که اینها را حافظان قرآن میگویند؛ باقی ماندگان بعضی آیتها را یاد کرده و بعضی را نوشته نگاه میداشتند. بعد از خلیفه شدن حضرت ابوبکر بسیاری از آن حافظان قرآن در جنگ مرتدان شهید شدند حضرت ابوبکر دیدند که اگر همین طریق را مانند در اندک وقت همه این حافظان از دنیا میگذرند و بعضی آیت های قرآن ضایع میشود؛ بنا بر آن همه آیتها را نازل شده گی را جمع کرده یکجا نوشتند.

### فتوحات عراق و سوریه

در بالا خوانده بودیم که آنوقتها در دنیا دو دولت بودند بزرگ؛ یکی ایران دیگری روم. وقتا که تمام مردم جزیره العرب مسلمان شدند اکنون اهل اسلام لازم بود که باین دو مملکت بزرگ رفته مردم آنجا را هم مسلمان نمایند. ابوبکر صدیق بعد ازین بفرمان مقصد شده خالد بن ولید را سرور فرستاد و

اوم که دو بجانب ایران و عبیده بن لجر ارج را با لشکر بسیار بسره خد مملکت روم  
فرستادند. جناب خالد بن ولید با لشکر ایران جنگهای سخت کرده عراق و غربت  
یک لایت وسیع را گرفته بعد از آن بمدد ابو عبیده الجراح آمدند؛ این دو  
سردار بزرگ با اتفاق یکدیگر با لشکر بیکران روم چند میدان جنگ کردند و پیروز  
زور بر آمده خیلی شهرهای آنها را گرفتند. در همین هنگام حضرت ابوبکر میا  
شدند؛ حضرت عمر را بجای خود خلیفه کرده از دنیا گذاشتند. سن حضرت ابوبکر  
شصت سه سال و مدت خلافتشان دو سال و سه ماه و ده روز بود.

### فضایل حضرت ابوبکر

حضرت ابوبکر یار اول و صاحب مصلحت پیغمبر بودند؛ به هجرت نیز همراهی کردند؛  
اول کسی که از مردان مسلمان شد؛ همین جناب بودند؛ هم شجاعت، هم تواضع  
و مدارا داشتند؛ در زمان آنحضرت برای قوت گرفتن دین اسلام بسیار  
محنت کشیدند و تمام مالشان را در همین راه صرف کردند.

### خلیفگی حضرت عمر و جنگهای ایران

در سال سیزدهم هجرت حضرت عمر بسند خلافت نشستند؛ مسلمانان اینجناب را  
د امیر اموی، منین، لقب نهادند. امیر المومنین اولاً از روی وصیت حضرت  
ابوبکر لشکر بزرگی ترتیب داده بسرداری سعد بن وقاص با ایران فرستادند  
این لشکر با ایرانیان بسیار جنگها کرده خیلی شهرها گرفتند؛ سخت تر و مشهور  
ترین این جنگها، جنگ قادسیه بود؛ در این جنگ لشکر اسلام چهل هزار  
و لشکر ایران یکصد و بیست هزار کس بودند؛ چهار روز جنگ شد؛ پنجیک

شکر مسلمانان شهید شدند؛ عاقبت لشکر ایران شکست خورد، بوغاز  
 هم جنگهای دیگر کرده پای تخت ایران را که «مدائن» نام داشت گرفتند  
 ازین جنگ هاب بسیار مال غنیمت بدست مسلمانان افتاد:

### فتح شام و قدس

در وقتی که لشکر اسلام با ایران جنگ داشتند حضرت عمر در بالای لشکر  
 در سرحد مملکت روم هم جنگ میکردند مدد فرستاده ابو عبیده بن جراح  
 را امیر کل لشکر تعیین کردند. لشکر اسلام شام و حلب را از دست  
 لشکر روم گرفتند و یک قسم آنها رفته شهر بیت المقدس را محاصره نمودند  
 خود حضرت عمر نیز در بالای این محاصره آمده بیت المقدس را بصلح گرفته  
 در حق نصرانیان این شهر بسیار عدالت و مروت نمودند.

### فتح مصر و طرابلس غرب

بعد از آن عمر بن العاص نام سردار را با چهار هزار کس بمصر فرستادند  
 آنها آمده جنگ کرده مصر را گرفته بآنسکندریه آمدند؛ سه ماه محاصره کرده  
 اسکندریه را هم گرفتند؛ بعد از آن بطرابلس غرب گذشته این مملکت را گرفتند  
 وضع تا، ریج

در زمان حضرت عمر، شوکت مسلمانان بزرگ و مملکت اسلام خیلی وسیع شد  
 از هر که خلافت به طرف خط با و شپارتن نامه میرفت؛ با نیخط با و شپارتن  
 نامه یا یک تا، ریج معاین نوشتن در کار میشد؛ بنابراین حضرت عمر از برای  
 مسلمانان یک تا، ریج معاین و عمومی تعیین کردنی شده با اصحاب مشورت

نمودند؛ از روی مشورت حضرت علی سال هجرت پنجم را که ماه محرم بود  
سرمایه خرج اعتبار کردند. این واقعه در سال هفتم هجرت واقع شد.

### شهادت حضرت عمر

حضرت عمر غیرت کرده بر و ارج دین اسلام و شوکت مسلمانان میکوشیدند؛  
لیکن در سال ۲۳ هجرت بناگاه بیک روز یک غلام نصرانی آنجناب را بکار و  
زود شهید کرد؛ سن مبارک امیر المومنین ۳۴ و مدتی خلیفه گشته اند و سال و ششاد

### فضایل حضرت عمر

حضرت عمر بسیار قناعتکار، عادل، نظام پرور و با غیرت بودند؛ غیر از اداری  
و وظیفه بهیچ کاری نمی پرداختند؛ با وجود آنکه ایران و روم از پیشان  
میلر زید جانم بمقامی می پوشیدند؛ در مورد سفر بیت المقدس یک اشته را  
با غلامشان بنوبت سوار شده رفتند؛ حتی وقتی که از دروازه بیت  
المقدس می درآمدند از روی نوبت، غلامشان را سوار کرده خودشان

### در جلوا و پیاده بودند. خلیفه گی حضرت عثمان

حضرت عمر در وقت بیماری خود کسی را خلیفه نکردند بلکه از کلانان اصحاب  
شش نفر را جمع کرده گفتند که: «شما یان از میان خود با نام کدام  
تان را که لایق ببینید خلیفه کنید!» حضرت علی، حضرت عثمان و عبدالرحمن  
بن عوف از جمله همین شش نفر بودند. اینها بعد از دفن حضرت عمر در یک  
خانه جمع شده مشورت کردند؛ غیر از عبدالرحمن بن عوف دیگر همه ایشان  
طالب خلافت بودند؛ حضرت عبدالرحمن دیدند که احوال دیگرگون شده است

بیشتر هر کس از خلیفه شدن میترسید؛ امروز همه طالب شده اند؛ بیا بران فکر  
 دیگری کردند؛ فردا که مردم مسجد جمع آمدند؛ جناب عبدالرحمن بن عمر برآمد  
 اولاً حضرت علی را بر نزد خود آورده با او از بلند گفتند که: «یا علی من ترا  
 بخلیفه گمی پسندم بشرط اینکه از راهیکه حضرت پیغمبر و دو خلیفه دیگر رفتند  
 قدمی بیرون نگذاری!» این شرط مشکل بود؛ حضرت علی: «من نمیتوانم» گفت  
 جواب دادند: جناب عبدالرحمن ایند فوج حضرت عثمان را آورده باهمون شرط  
 خلیفه گی را تکلیف کردند؛ حضرت عثمان قبول نمودند؛ مردم هم بیعت کردند.

### فتوحات

در زمان حضرت عثمان نیز لشکر اسلام بهر جانب مظفرانه پیش میرفتند؛ لشکر که  
 در زمین ایران بودند تمام مملکت ایران را گرفته بسر حد نو رسیده  
 لشکر که با دولت روم جنگ اشتند قطعه سوریه را بدست در آوردند؛ در جانب  
 افریقا هم مسلمانان همین طریق مظفر و منصور میگشتند؛ در زمان حضرت  
 عثمان، مملکت اسلام بسیار وسیع شد.

### جنگ دریا

از زمان حضرت پیغمبر تا وقت حضرت عثمان اسلام هر جنگ که کرده باشند؛  
 همه را بر خشکی نموده آوردند؛ جنگ کرده بودند؛ در زمان این خلیفه شکر اسلام  
 کیمه های جنگی درست کرده آمد جزیره های رود سن و قبر بس را گرفتند؛ هم بطور  
 روم این واقعه را شنیده در غضب و پیکه های جنگی خود را تیار کرده آمده  
 با مسلمانان در دریا جنگ سخت کرد؛ مسلمانان زور برآمده ای بهر طور را



سلطنت دادند. اولین جنگی که اهل اسلام در دریا کردند همین جنگ بود.

### ظهور فتنه و شهادت حضرت عثمان

بعد از آنکه حضرت عثمان بمسند خلیفه گئی نشستند؛ اکثر واکتبه های حضرت ابوبکر و عمر تعیین کرده گی را از ولایتها بیکار کرده بجای آنها خویشان خود را و اولی میکردند و حال آنکه بعضی این خویشان حضرت عثمان در زمان آنحضرت گناه کار شده بودند؛ بعلاوه این واکتبه های تازه در ولایتها ظلم می نمودند. بنابراین مسلمانان اینکارهای حضرت عثمان با همون شتر طیکه اول کرده بودند مخالف و شسته فتنه بر آوردند؛ مردم مصر و کوفه و بصره گروه گروه بمدینه آمده حضرت عثمان را دیده گفتند که: «شما بشتر طمان و فانکر دیدید؛ اکنون خلیفه گیر اترک کنید؛ ما ایگان کس دیگر را خلیفه مینماییم» حضرت عثمان قبول نکردند مردم بخانه اشان هجوم آورده آنجناب را شهید کردند. اینک همین فتنه برای مسلمانان بسیار بد شد؛ سبب ریشه فتنه های دیگر همین است؛ بعد ازین اهل اسلام بفتنه های داخلی مشغول شده از جهالت گیری باز ماندند؛ اگر همین فتنه سر نمیرود و مسلمانان مثل اول اتفاق کرده به نشر اسلام میکوشیدند؛ امروز تمام عالم مسلمان آباد میشد؛ مدت خلیفه گئی حضرت عثمان ده و نیم سال است.

### خلیفه گئی حضرت علی و جنگ جمل

بعد از آنکه غوغا چیان حضرت عثمان را کشتند؛ مردم حضرت علی را خلیفه تعیین کردند؛ لیکن قبیله حضرت عثمان که دینی امیه بودند خلافت حضرت علی را قبول نکردند؛ در ولایت شام بدور معاویه بن ابوسفیان جمع شدند؛ او هم یکی از بزرگان قبیله بنی امیه بود؛ از طرف دیگر زبیر

طلحه که دو صحابه کلان بودند خلیفه کی حضرت علی را قبول نکرده با اتفاقاً  
 حضرت عایشه بشهر بصره آمده برای جنگ حضرت علی حاضر می کردند.  
 حضرت علی اولاً با اینها خط نوشته نصیحت دادند؛ ایشان قبول ننمودند؛  
 ناچار از مدینه لشکر کشید به بالای آنها رفتند؛ بسیار جنگ سخت کردند  
 در این جنگ طلحه و زبیر کشته شدند و حضرت عایشه اسیر شدند. این جنگ  
 را جنگ جمل میگویند. جنگ صفین :

اگر چه حضرت علی در جنگ جمل منظر شدند؛ لیکن هنوز کار در پیش بود  
 زیرا معاویه که والی شام بود؛ بنی امیه را بدو رخصت کرده بود؛ آنها  
 حضرت علی را کشته حضرت عثمان گفته خلافتشان را قبول نمیکنند؛  
 معاویه هم اهل شام را در میان آورده عاقبت خودش را خلیفه  
 اعلان نمود؛ ناچار حضرت علی به بالای او لشکر کشید؛ در «صفین»  
 نام موضع، دو لشکر اسلام رو بروی شده نوادر و جنگ کردند؛ از  
 دو طرف خون بهشتاد هزار مسلمان ریخته شد.

### تعیین حکم

حضرت علی قریب زور بر آمده بودند که لشکر معاویه حمله کرده صلح  
 طلب شدند؛ دو لشکر دست از جنگ کشید؛ از برای حل کردن مسئله  
 خلافت از دو طرف دو حکم یعنی دو اقسال تعیین کردند؛ حضرت  
 علی ابو موسی اشعری را معاویه عمر بن العاص را تعیین کردند  
 این دو اقسال یکجانبه مشورت نمودند؛ عمر بن العاص ابو موسی را

فریب داده بر آمده در میان دو لشکر حضرت علی را بیکار و معاویه را  
 خلیفه تعیین کرد. طرفداران حضرت علی ازین حادثه غمگین شدند و همراه آنجناب کوفه  
 ظهور خارجیان و شهیدان حضرت علی

بعضی از طرفداران حضرت علی بسبب اینکه در واقعه صفین فریب خوردند،  
 بسیار غمگین شده بخود حضرت علی کینه گرفتند؛ در شهر نهر و ان جمع شده  
 با خود حضرت علی جنگ کردند بودند؛ امیر المومنین این خبر را شنیده بسراپنها  
 رفته جنگ کرده شکست دادند. ازین واقعه آنها در غضب و نارفتند حضرت  
 علی دشمن تر شدند. بمیان جماعه را خارجی و یا خارجی میگویند. تا در سال  
 چهارم هجرت «عبدالرحمن بن ملجم» نام یکی از آنها در مسجد کوفه حضرت علی را  
 شهید کرد. مسلمانان بمیان چهار خلیفه را اذخلفاء راشدین میگویند.

### انام حسین

بعد از شهادت حضرت علی طرفدارانشان امام حسن را خلیفه کردند؛  
 لیکن امام حسن دیدند که با معاویه برابری کرده نمیتوانند؛ از بهر خلیفه که  
 گذشته او را بجای او ترک کردند.

### قسم سوم: امویان و عباسیان

#### خلافت اموییه

چنانچه از در سهای گذشته فهمیدیم: از زمان وفات حضرت پیغمبر تا زمان  
 معاویه خلیفه کی حق مخصوص هیچکس نبود؛ مسلمانان هر کس را که میخواهند  
 خلیفه میکردند. وقتا که بعد از استعفای امام حسن معاویه بخلیفه گماردند.

خلیفه گی را اولادی کرده پس خود «یزید» را ولیعهد نمود. بعد از آن خلیفه گی بچاندان اینها ماند؛ از آنجا که از قبیله «بنی امیه» بودند اینها «اموی» میگویند. از پنجافه چهارده کس بنوبت خلیفه شدند؛ مدته خلیفه گی اینها نود و هفت سال و پایی تختشان شهر شام است. مشهورترین خلیفه های اموی: معاویه، یزید و ولید بن عبدالملک و آخرین آنها مروان بن محمد میباشد. اکنون کمتر از احوال همین بابیان میکنیم.

### معاویه بن ابی سفیان

معاویه بن ابی سفیان در زمان حضرت عمر بولایت شام والی شده بود؛ بعد از قتل حضرت عثمان، بحضرت علی عصیان نموده خون حضرت عثمان را دعوا کرد و جنگ صفین سببش بود از شهید شدن حضرت علی و پیغمبرای امام حسن تحت خلافت را صاحبی کرد. بسیار توابع کار و صاحب تدبیر بود؛ بزرگان مهربولایت را بزور بول طرفدار خود میکرد. در زمانش کسر اسلام بعضی شهرها را گرفتند؛ حتی شهر اسامبول را هم محاصره کردند لیکن گرفته نتوانستند. اول کسیکه در ولایتهای اسلام قاضی و مفتی فرستاد، راه بار اذرت ساخت و در بوجهت، نامش کز و همین ذات بود. در زندگی خود پیشش «یزید» را ولیعهد کرده در سال شصتم هجرت وفات نمود.

### یزید و حادثه کربلا

یزید بن معاویه بجای پدرش نشست؛ از این کار اهل مکه و کوفه در غضب

شدند؛ اهل کوفه با امام حسین خط نوشتند که: «ما از یزید بیزاریم  
 بیایید شما را خلیفه میکنیم» امام حسین بسختی آن خافرقیقه شده با اهل  
 بیت و متعلقان خود که هفتاد و نفر بودند از مکه بسوی کوفه روان شدند  
 یزید این واقعه را شنیده لشکر فرستاد؛ لشکر یزید در «کربلا» نام موسمی  
 بحضرت حسین رو برو آمده آنجناب با ما بعاشش گشتند؛ و دل مسلمانان  
 ازین جنایت بیرحمانه خود بایر خون نمودند. از ان حادثه بجز امام  
 زین العابدین بن امام حسین که کودک خور و سال بود کس دیگری  
 نماند. این خبر را شنیده اهل مکه بغضب آمدند و عبداللہ بن زبیر را  
 خلیفه کردند؛ اهل مدینه هم باو تابع شدند. یزید بسرازمین لشکر فرستاد  
 لشکرش اولاً مدینه را بجنگ گرفته بعد از ان آمده مکه را محاصره کردند  
 در میان هنگام خبر مردن یزید را شنیده گشته رفتند.

### ولید بن عبد الملک

ولید بعد از مردن پدرش در سال هشتم و ششم به تخت خلافت نشست  
 در زمان این خلیفه بسیار مملکت با بدست مسلمانان درآمد؛ محمد بن  
 قاسم نام سردارش بعضی شهرهای هندستان را گرفت؛ قتیبه  
 بن مسلم نام یک سردار دیگرش تورکستان و کاشغر را ضبط نمود.

### فتح اندلس

اندلس در کنار غرب جنوب آوروپا میباشد. در خریطه نگاه کنید  
 می بینید که این مملکت بسیار وسیع است؛ در زمان ماد اسپانیای

و پور تکیز، نام و دولت در آنجا حکمرانی دارند. مملکت اندلس از طرف  
شمال همسایه فرانسه و از طرف جنوبی همسایه مملکت فاس است. در میان  
فاس و اندلس بوغازی هست که او را بوغاز سبته میگویند. اینک مملکت  
مملکت هم در ایام خلافت ولید بن عبدالملک بدست مسلمانان گزشت  
با این طریق که: مملکت مصر تا فاس همه در دست اهل اسلام بود. و امیر  
اینها که موسی بن نصیر نام داشت بولید مکتوب نوشت که اگر خلیفه رخصت  
دهند، من مملکت اندلس را فتح میکنم. ولید رخصت داد. موسی بن  
نصیر، طارق بن زیاد نام غلام خود را همراه اندک لشکر فرستاد که  
از احوال اندلس خبری بیارند؛ طارق با همان لشکر کم از بوغاز سبته،  
گذشته بجاک اندلس درآمد و در زیر کوهی که بقریبی بوغاز بود ایستاد  
اول که همه باز آتش اوده سوخته به همراهان خود گفت که: «اکنون ما را  
راه برگشتن نماند غیرت کنید پیش میرویم و این مملکت آباد میکنیم»  
بعد از آن از زیر کوه روانه شده با حاکم آن اندلس جنگ کرده شهر  
آنهارا گرفت. همچون کوه را تا امروز «جبل الطارق» و بوغاز سبته  
را هم «بوغاز جبل الطارق» میگویند. موسی بن نصیر این خبر را  
شنیده خودش با لشکر خود به اندلس آمد. هر دو سردار یکی شده  
با مردم اندلس جنگ با کرده آن مملکت را گرفتند.  
امروان بن محمد و زوال دولت اموی  
بعد از مردن ولید بن عبدالملک دیگر کسی خلیفه نشدند اکثرشان

ظالم، خونریز و فاسق بودند و در حق مسلمانان آنیکه عرب نبودند بسیار ظلم و جفا میکردند. ذاتا مسلمانان در واقعه که بلا باز ازینها پیرا بودند نفرت مینمودند. لیکن آنوقتها، دولت اموییه زور بود، مردم میشدند نفرت خود را اظهار کرده نمیتوانستند؛ تا در سال یکصد و بست هجرت، مروان بن محمد که آخرین پادشاهان اموییه است تحت خلافت نشست. اینمرد بسیار غیرت و دانش داشت؛ چه فائده که برای دولت اموییه از شومی ظلم و فسق حکمداران اول پوسیده بود؛ نگاه داشتنش ممکن نمیشد، مردم از هر طرف عصیان کرده مروان را سرگردان می نمودند، تا زمانیکه ابو مسلم خراسانی ظاهر شد. ابو مسلم یکی از ملت پروران ایران بود، برای اینکه ملت خود را از ظلم خلیفه های اموییه خلاص کند؛ بدو خود آدم جمع کرده با طرفداران دولت اموییه جنگهای سخت نمود. ابو مسلم میگفت که: «دینی امیه خلیفه گی را غصب کردند، ازینها خلیفه گی را گرفته بصاحبان اصلی اش میدهم.» این سخن ابو مسلم ب مردم قبول میشد، بدو در جمع میآمدند؛ روز بروز قوت میگرفت تا در سال یکصد و سی و دویم هجرت لشکر مروان را تماما شکست داد؛ مروان گریخته رفت؛ ابو مسلم، ابوالعباس نام شخصی را که از اولاد حضرت عباس بود خلیفه کرد. اینک به همین طریق خلیفه گی از خاندان بنی امیه بخاندان بنی عباس گذشت.

## خلافت عباسیه

حضرت عباس عمک حضرت پیغمبر بودند؛ عباسیه از اولاد حضرت عباس  
 هستند. بعد از آنکه سبعی و غیرت ابو مسلم خراسانی خلافت از امویه  
 باینها گذشت؛ یک - دو خلیفه اولشان «از امویه انتقام میگیریم»  
 گفته بسیار خونریزی و بی انصافی کردند؛ بعد از آن دو - سه  
 خلیفه دیگرشان بعلم و صنعت مسلمانان و به آبادی مملکت اسلام  
 بسیار کوشش و خدمت کردند؛ بقیه ایشان بذوق و سفاقت  
 مشغول گردیدند؛ در زمانشان عالم اسلام پرچه پرچه شد؛ در هر  
 طرف پادشاهان و امیران پیدا گشتند؛ از جماعه عباسیه  
 سی و هفت نفر خلیفه کی کردند - مدت خلافتشان پنجاه و بست چهار  
 سال و پای تخت ایشان بغداد است. مشهورترین اینها؛ بارون  
 الرشید و مأمون و آخرینشان سبعم بالله میباشد که کمتر  
 از احوال اینها در پایان میخوانید.

## بارون الرشید

بارون الرشید در سال یکصد و هفتاد و سه به تخت نشست؛ خلیفه  
 پنجم عباسیه است. بارون الرشید یکی از پادشاهان بزرگ اسلام  
 در زمانش خیلی مدرسه ها، کتابخانه ها، و شفاخانه ها ساخته شد  
 این خلیفه، عادل، حقیقت دوست، معارف پرور، صاحب  
 عظمت و دارای شوکت بود. بسیاری از کتابهای علمی و فنی را



از ایران و روم و هندستان آورده بزبان عربی ترجمه گمازند؛  
صفت را هم رواج داد؛ در زمان او مسلمانان ساعت زنگنه را  
اختراع کردند. بارون یکی از ان ساعتها را بیکی از پادشاهان  
فرنگستان فرستاد؛ مردم آنجا هنوز ساعت زنگ ناک را ندیده  
بودند؛ بنابراین ساعت مذکور را اثر سحر و جادو گفته ترسیدند.  
بارون الرشید با این طرز روم جنگها کرده اورا خراج گذار خود  
گردانید. وزیرش یحیی بن خالد برمکی بود؛ بعد از یحیی پسرانش  
فضل بن یحیی و جعفر بن یحیی نیز به بارون وزیرگی کردند؛ این سه  
وزیر هم بعد از انصاف و بخیر و احسان مشهور جهانند؛ در تاریخ اینها  
آل برمک میگویند. مأمون :

مأمون پسر بارون الرشید و خلیفه منعم عباسیان است. در خصوص ترقی  
علم و معرفت از پدرش هم بسیار تر کوشید؛ بهر جا عالمی، دانائی رشید  
از او طلبیده در مملکت خودش نگاه داشت و بهر جا از کتاب حکمتی خبر  
یافت آورده بزبان عربی ترجمه گمازند. علمای هر علم به فرق دین  
و مذہب بدورش جمع آمدند. در بغداد و طیبیان بسیار حاذق  
و شفاخانهای بسیار عالی پیدا گردید؛ صنعت، تجارت و زراعت  
مسلمانان در زمان مأمون از پرمطرت های اجنبی بسیار تر شد  
المستعصم بالله و ذوالع و لیت عباسیه  
بعد از مأمون از جماعه عباسیه بست نفر دیگر خلیفه گردند؛ لیکن اکثر

این با عهده نابر او سنت طبع و بعضی آنان سفینه و بد اخلاق بود  
 بابران دولت عباسیه روز بروز قتل کرد و بارفته رفته به  
 طرف مملکت های اسلامی یک پادشاه دیگر پیدا کردید؛ خلیفه های  
 عباسی در بغداد ششمه تاریخ فرمان یکی ازین پادشاه میشدند  
 تا که در سنه (۶۴۵) هجری استعصم بالله خلیفه شد؛ استعصم خلیفه آخرین  
 عباسیه است، مردی سنت طبع بود؛ پانزده سال خلیفه گی کرد  
 در سنه (۶۵۶) هجری هلاکو خان آنده بغداد را گرفت، خلیفه را همراه  
 سپهانش کشت؛ جمیع مد رسد و کتابخانه بار اسوخت؛ بغداد آتشت  
 آتباد را در میان خون و آتش گذاشت؛ دولت عباسیه انیز به هم زد  
 عمک استعصم از دست هلاکو گریخته بمصر رفت با میر انجا خود را شنا  
 ستانید؛ امیر مصر او را خلیفه کرده در نزد خود نگاه داشت. بعد  
 از آن در مصر هم چهار ده نفر از عباسیه خلیفه گ کردند؛ لیکن خلیفه گ  
 اینها پادشاهی نبود بلکه شیخی بود. دولت عثمانیه خلیفه گی را  
 از همین جا گرفت است

### دولت امویة اندلس

در در سبهای بالا گذرشته بود که در سنه (۱۳۲) هجری  
 و کوشش ابو مسلم خراسانی، خلافت از خاندان امویة بخاندان  
 عباسیه گذشت و یکدو خلیفه عباسی به نیت انتقام گرفتن  
 بسیاری از امویان را کشتند؛ در بهمان وقت با عبدالرحمن

بن معاویہ بن ہشام نام یکی از آنها که بخت با اندلس رفت مسلمانان این  
 اورا در میان خود با پادشاه کردند. عبدالرحمن در سنه (۱۳۵) بخت  
 سلطنت اندلس شسته با باوئی آن مملکت بسیار خدمت کرد. مسجد با  
 و مدرسه با بنا کرد؛ جو یہا و راه پا درست نمودہ. زراعت و تجارت  
 آن مملکت را ترقی داد. اینک بہ ہمین طریقہ در مملکت اندلس  
 نیز یک سلطنت اسلامی تاسیس یافت. بزرگ ترین پادشاهان اندلس  
 «ملک عبدالرحمن ثالث» است کہ در سنه (۲۹۱) پادشاه شدہ  
 قلعہ اندلس را از راه علم و مذہبیت بہترین مملکت باقی عالم ساختہ  
 و در خریطہ نگاہ کنید می بینید کہ اندلس یعنی اسپانیا، ہمسایہ فرانسہ  
 در آنوقت با مردم فرنگستان با ندلس آمدہ و در مدرسہ بای مسلمانان  
 علم و فن خوانندہ می یافتند. از اینجا است کہ ما، ریخ و انان عالم مسلمانان  
 اندلس را استاد فرنگستان میگویند. دولت اندلس تا بسنہ (۲۲۲)  
 بہمین شوکت و بزرگی پایدار بود؛ بعد از ان بشوی تفاق مردم  
 و بد اندیشگی پادشاهان، مملکت بہرہرچہ شد و ہرہرچہ بد  
 یک امیری افتاد؛ این امیران با وجود مسلمان بودن با ہم دیگر  
 و ایما جنگ داشتند و نصرانیان از خود کشیہای آنها بہرہ بردہ  
 بعض ولایت ہا ایشان را می گرفتند. تا کار بجایی رسید کہ در  
 زمان ابو عبد اللہ الصغیر کہ آخرین پادشاهان اندلس است؛  
 از شش تقسیم اندلس یک تقسیم بدست او ماند و بگوش بدست

نصرانیان گذشته بود. پادشاه نصرانیان اندلس که نامش  
 «فرودیناند» بود شهرهای ابو عبد اللہ الصغیر را هم کم کم  
 گرفته آمده شهر «غرناطه» را که پای تخت او بود محاصره کرد.  
 ابو عبد اللہ چاره نیافته شهر را مع تاج و تخت به فرودیناند  
 سپرده چیزهای خود را برداشته همراه اهل و عیالش کوچید  
 رفت. به همین طریق حکومت اندلس تماماً بدست نصرانیان  
 افتاد. [۱۷۰]

### عاقبت حال مسلمانان اندلس

در زمانیکه مسلمانان در اندلس حکمران بودند؛ نصرانیان  
 آنجا را بسیار آسوده و راحت میداشتند؛ با آنها از بیج  
 وجه ظلم و تعدی نمیکردند. لیکن بعد از آن که حکومت  
 اسلامی آنجا هم برهم خورد و مملکت بدست فرودیناند افتاد  
 در روزی ظلم و بیروت را بر روی اهل اسلام کشاد؛ آنها را  
 بزور و جبر نصرانی کرد؛ دادشان را نذر پرسید؛ مسجد  
 و مدرسه هایشان را ویران ساخت؛ بعضی اشکان را کشت؛  
 و بعضی شان را با آتش سوخت؛ باقی ماندگان را با یک پیرهنی که  
 داشتند از مملکت بیرون کرد و اهل حاصل ظلمیکه مسلمانان  
 آنجا دیدند؛ بیج مغلوبی از بیج غالبی ندیده است.  
 به همین سبب مسلمانانی از اندلس زود برهم خورد؛  
 امروز در تمام اندلس یعنی اسپانیا و پورتگال یک مسلمان هم نمانده است.